

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۴ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۹۸

قصائد

- ۹۴ -

در مدح شهزاده محمود

(تجدید مطلع)

کای جاه ترا صحن فلک سقف سرائی  
با عزم بلیغ تو، فلک بیهده گردی  
نه در بر حکم تو، قضا راست مجالی  
در مجلس جاه تو، صبا الخلخه سازی  
سعد فلک از طالع مسعود تو دائم  
آن گوهر پاک تو، که از پاکی گوهر

وی حلم ترا جرم زمین، خشت بنائی  
با رأی بلند تو، زحل هرزه درائی  
نه پیش جلال تو، فلک راست بهائی  
در صُفء بزم تو، زحل غالیه سائی  
درویزه<sup>۲</sup> کند جنس سعادت، چو گدائی  
بر رأی بلیغ نگذشته ست، خطائی

<sup>۱</sup> "الخلخه": (بر وزن "زمزمه") کلمه عربی و مراد از ترکیبی از مواد معطر؛ و "الخلخه ساز": یعنی "عطار"  
<sup>۲</sup> "درویزه" معادل "درویزه" و در معنای "گدائی" ست.

هر لحظه بدین گنبد پیروزه، صلائی  
 بی رنج مهیا شده، برگ و نوائی  
 نز بذل درم، جود ترا روی و ریائی  
 با شعشعۀ تاج تو، خورشید سُهائی  
 کز عکس منست، این که ترا هست ضیائی  
 گفتا ز تو مه کرده طلب، هیچ گوائی  
 از سرو سهی درگذرد، شاخ گیائی  
 خاصه که ترا هست چو، من مدحسرائی  
 حاجت نبود، عاطفت فر همائی  
 تاب و تب او را نبود، هیچ دوائی  
 قهر تو چو تربیع<sup>۶</sup> دوم، حادثه زائی  
 هر روزه به بنگاهی، و هر لحظه به جائی  
 محنت زدهٔ مُختفی<sup>۷</sup>، و کنج خفائی  
 در بربط و ناهید، نماد هیچ نوائی  
 بر منطقهٔ پیرزنی، کاهربائی  
 چون چاکر لشکرشکن، ترک لقائی  
 هر لحظه درین صومعه مشغول دعائی  
 چون هندو یکی پیر، بر ایوان سرائی  
 نه مملکت جود ترا، هست ورائی  
 نه لایق جاه تو بود، هیچ ثنائی  
 در عهد تو هرکس، که زند لاف سخائی  
 وز عدل تو هر ساعه ستم خورده<sup>۸</sup> اقفائی  
 از رشتهٔ آفات جهان عقده گشائی  
 بر نهی تو وارد نشود، چون و چرائی

آوازهٔ جود تو، برافگند به تمکین  
 از بذل تو هر مفلس بی برگ و نوا را  
 نز<sup>۳</sup> فرط کرم طبع ترا، رنج و ملالی  
 از کوکبهٔ خیل تو، اجرام گروهی  
 رای تو به خورشید فلک گفت یکی روز  
 خور گفت، که برهان بنما، تا بپذیرم  
 آنجا که سحاب کرمت، دست برآرد  
 از مدح تو خالی نبود، هیچ مقامی  
 آن را، که بود سایهٔ مدح تو، میسر  
 وان کز اثر قهر تو افتد، به تب و تاب  
 لطف تو چو تثلیث<sup>۴</sup> یکم، فائده بخشی  
 از سهم تو چون خانه بدوشان مه تابان  
 از رشک ذکای تو بر ایوان فلک، تیر  
 تا پاس تو شد، حامی قانون شریعت  
 در جنب بزرگی تو خورشید فلک چیست؟  
 در کوکبه حشمت تو، والی عقرب  
 برجیس پی مسألت طول<sup>۵</sup> بقایت  
 کیوان پی پاس تو، درین طارم عالی  
 نه سلسلهٔ مدح ترا هست، کرانی  
 نه درخور ذات تو بود، هیچ<sup>۹</sup> مدیحی  
 چون لاف سحاب است، به پیش کُرۀ آب  
 از جود تو هر لحظه کرم کرده نشاطی  
 جز ناخن تدبیر تو، ایام ندیده ست  
 بر امر تو عارض نشود، سستی و وضعی

<sup>۳</sup> "نز" مخفف "نه از" است

<sup>۴</sup> "سُهاء" کلمهٔ عربی ست، و در معنای "ستارهٔ کمینور"

<sup>۵</sup> "تثلیث": مصدر عربی، که اسم مفعولش "مثلث" در زبان ما عامماً مستعمل است

<sup>۶</sup> "تربیع": مصدر عربی، که اسم مفعولش "مربع" می باشد

<sup>۷</sup> "مختفی": (بر وزن "محتوی") کلمهٔ عربی و اسم فاعل از مصدر "اختفاء" و در معنای "پنهان" و "پوشیده"

<sup>۸</sup> الف. بقایت

<sup>۹</sup> "مدیح" کلمهٔ عربی و در معنای "ستایش" است و مؤنث آن "مدیحه"

<sup>۱۰</sup> "قفأ" درینجا مراد از "سبلی" و "با" "قفاق" و "پس گردنی" ست

چندان، که درین گنبد افراشته باشد      از گردش خورشید صباحی و <sup>۱۱</sup>مسائی  
بادات دوامی، که ز اجزای <sup>۱۲</sup>کُسورش      ایام به درویزه کند، کسب <sup>۱۳</sup>بقائی  
در منزل احباب تو، هر صبح نشاطی      در خانه اعدای تو، هر شام عزائی  
گر قافیه تکرار شود، خصم ترا باد  
هر عضو به صدپاره و هر پاره به جائی

---

<sup>۱۱</sup> "صبح" در معنای "صبح" و "مساء" در معنای "شام"، هر دو کلمات عربی اند و "صبح" نیز  
<sup>۱۲</sup> "کسور": (بر وزن "قصور") کلمه عربی و جمع "کسر"  
<sup>۱۳</sup> الف. گدایی